

گذری بر علم غیب امام هادی علیه السلام

علم غیب و خبر از آنچه که عیان نیست، منحصر در خداوند می باشد که با اذن الهی به اولیاء الهی که سرآمد آن پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام می باشند، داده شده است. اساساً خبر از گذشته و آینده و آنچه که بقیه از آن خبر ندارند مساله ای مهمی بوده که شایستگی آن عمومی نیست و از طرفی اهمیت آن در راستای اثبات ادعا و یا نشانه ای برای صاحب آن حائز اهمیت است. اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین از آنجائی که انتخاب شده الهی می باشند، دارای علم غیب بوده و این مساله در منظومه فکری - اعتقادی شیعه عقیده ای مسلم بوده و مجالی برای انکار و تردید نیست. وجود مقدس امام هادی صلوات الله علیه نیز اخبار غیبی که از آن حضرت در منابع متعدد درج شده است، حاکی از علم بی نظیر ایشان داشته و اتصال منبع علم آن حضرت به فیض الهی را به اثبات می رساند. در این نوشته به نحو اختصار به برخی از روایات پیرامون علم غیب امام هادی علیه السلام و اخبار ایشان مورد بررسی قرار خواهد گرفت که علم آن حضرت در این نوشته به چهار بخش تقسیم بندی می شود:

۱. علم نسبت به درون افراد؛

۲. علم نسبت به درون رحم؛

۳. علم نسبت به وقایع حال؛

۴. علم به وقایع آینده.

۱. علم نسبت به درون افراد

از آنجائی که امام معصوم علیه السلام به مانند پدری مهربان است و با همه افراد رفتار یکسانی دارد، نسبت به مشکلات و درگیری افراد آگاهی دارد که امام هادی علیه السلام نیز در موارد متعددی از درون افراد و آنچه که در باطن آنان بوده است خبر داده اند که به برخی از موارد اشاره می شود:

الف: شفای فردی از اهالی سامراء

ابو هاشم جعفری، داستان فردی از اهالی سامراء که بیماری برص داشته و به محضر امام هادی سلام الله علیه مشرف شده بود و به سبب دعای حضرت شفا یافت را چنین بیان کرده است:

قَالَ أَبُو هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ إِنَّهُ ظَهَرَ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ سُرٍّ مَنْ رَأَى بَرَصًا فَتَنَعَّصَ عَيْشُهُ فَأَشَارَ إِلَيْهِ أَبُو عَلِيٍّ الْفَهْرِيُّ بِالتَّعَرُّضِ لِأَبِي الْحَسَنِ وَ أَنْ يَسْأَلَهُ الدُّعَاءَ فَجَلَسَ لَهُ يَوْمًا فَرَأَهُ فَقَامَ إِلَيْهِ فَقَالَ تَنَحَّ عَافَاكَ اللَّهُ وَ أَشَارَ إِلَيْهِ بِيَدِهِ تَنَحَّ عَافَاكَ اللَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَأَنَحَذَلَ وَ لَمْ يَجْسُرْ أَنْ يَدْنُو مِنْهُ فَأَنصَرَفَ وَ لَقِيَ الْفَهْرِيَّ وَ عَرَفَهُ مَا قَالَ لَهُ قَالَ قَدْ دَعَا لَكَ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَهُ فَأَذْهَبَ فَإِنَّكَ سَتُعَافَى فَذَهَبَ وَ أَصْبَحَ وَ قَدْ بَرَأَ.

الراوندي، قطب الدين (متوفای ۵۷۳هـ)، الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۳۹۹، تحقیق و نشر: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام - قم، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۹هـ.

الإربلي، أبي الحسن علي بن عيسى بن أبي الفتح (متوفای ۶۹۳هـ)، كشف الغمة في معرفة الأئمة،

ج ۳، ص ۱۸۷، ناشر: دار الأضواء - بيروت، الطبعة الثانية، ۱۴۰۵هـ - ۱۹۸۵م.

ابو هاشم جعفری نقل کرده است که مردی از اهالی سامراء دچار بیماری برص شد و زندگی بر او سخت گردید. ابو علی فهري به او اشاره کرد که به نزد ابی الحسن [امام هادی سلام الله علیه] برو و از ایشان طلب دعا کن. روزی که امام نشسته بود، آن مرد را دید که به نزد آن حضرت رفت، امام به او فرمود: دور شو که خداوند تو را عافیت دهد و به دست خود اشاره فرمودند و سه بار فرمودند: خداوند به تو عافیت بدهد. او نشست و نتوانست به ایشان نزدیک شود و سپس برگشت. وقتی ابوعلی فهري را ملاقات کرد، کلام امام را به او گفت، ابو علی به آن فرد اهل سامراء گفت: قبل از اینکه از او درخواست دعا کنی، برای تو دعا کرد. برو که به زودی خوب می شوی. آن فرد برگشت و صبح کرد در حالی که از این بیماری خود خوب شده بود.

از آنجائی که در این روایت، ابوعلی فهري دستور به رفتن آن شخص به نزد امام هادی علیه السلام را می دهد و با توجه به بافت جمعیت سامراء که از مخالفان اهل بیت علیهم السلام بوده اند، برداشت می شود که آن

فرد از شیعیان نبوده وگرنه شیعیان ارتباط خوبی با اهل بیت علیهم السلام داشته و حداقل می دانستند که اهل بیت علیهم السلام هستند که به برکت دعای آنان، مریض شفا پیدا می کند و با این دو قرینه، ظاهراً فرد غیر شیعی بوده است که به برکت دعای امام هادی سلام الله علیه و قبل از اینکه آن فرد طلب دعا کند، امام برای او دعا کردند و از مریضی رهایی یافت. آری رفتن به درگاه اهل بیت علیهم السلام چه در حال حیات و چه بعد از شهادتشان، اعتقاد و مذهب نمی شناسد و عنایات آن بزرگواران شامل حال همه خواهد شد.

ب: خبر از عقیده واقفی جعفر بن قاسم

سعید بن سهیل به همراه جعفر بن قاسم در سامراء بود که با امام هادی علیه السلام ملاقات کرده است که امام از عقیده واقفی او خبر داده است چنانچه آمده است:

أَبُو الْحُسَيْنِ سَعِيدُ بْنُ سَهِيلِ الْبَصْرِيِّ وَ كَانَ يَلْقَى بِالْمَلَّاحِ قَالَ: وَ كَانَ يَقُولُ بِالْوَقْفِ جَعْفَرُ بْنُ الْقَاسِمِ الْهَاشِمِيِّ الْبَصْرِيِّ وَ كُنْتُ مَعَهُ بِسَرَّمَنْ رَأَى إِذْ رَأَهُ أَبُو الْحَسَنِ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ فَقَالَ لَهُ إِلَى كَمْ هَذِهِ التَّوَمَةُ أَمَا أَنْ لَكَ أَنْ تَنْتَبِهَ مِنْهَا فَقَالَ لِي جَعْفَرٌ سَمِعْتُ مَا قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَدْ وَ اللَّهُ وَقَعَ فِي قَلْبِي شَيْءٌ.

الطبرسی، **أبی علی الفضل بن الحسن (متوفای ۵۴۸ ق)**، **إعلام الوری بأعلام الهدی**، ج ۲، ص ۱۲۳.

تحقیق و نشر: تحقیق مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث - قم، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۷هـ.

ابوالحسین سعید بن سهیل بصری که به ملاح مشهور بوده است می گوید: با جعفر بن قاسم هاشمی بصری که قائل به عقیده وقف بود، در سامراء بودیم که ابوالحسن [امام هادی علیه السلام] او را در مسیری دید و به وی فرمود: تا کی در این خواب غفلت خواهی ماند؟ آیا وقت آن نرسیده تا نسبت به آن [عقیده] بیدار شوی؟ سعید بن سهیل می گوید: جعفر بن قاسم به من گفت: شنیدی علی بن محمد به من چه گفت؟ به خدا قسم من نسبت به او چیزی در قلبم بود [و به امامت او اعتقاد نداشتم].

در این روایت نیز امام هادی سلام الله علیه از عقیده آن فرد به وی گوشزد کردند به نحوی که خود او از این خبر دادن امام تعجب می کند و اعتراف می کند که من نسبت به امام عقیده ای نداشتم.

۲. علم نسبت به درون رحم

یکی دیگر از آگاهی های غیبی امام هادی سلام الله علیه، خبر از بچه ای است که درون شکم بوده است چنانچه ایوب بن نوح قضیه را چنین بیان می کند:

و حدث الحمیری قال: حدثنی أیوب بن نوح قال: کتبت الی أبی الحسن علیه السلام: ان لی حملا و أسأله ان یدعو الله أن يجعله لی ذکرا فوق لی: سمه محمدا، فولد لی ابن سمیته محمدا.

المسعودی، ابي الحسن علی بن الحسين بن علی، (متوفای ۳۴۶ هـ)، اثبات الوصیة، ص ۲۳۷، ناشر:

دار الأضواء، لبنان - بیروت، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۹ هـ - ۱۹۸۸ م.

ایوب بن نوح نقل کرده است که به ابي الحسن [امام هادی] علیه السلام نامه ای نوشتم و عرض کردم: حملي دارم و از ایشان خواستم از خدا بخواهد که آن حمل را برایم پسر قرار دهد، آن حضرت در جواب من نوشت: نام او را محمد بگذار، [بعدا] پسری برایم به دنیا آمد و نام او را محمد گذاشتم.

با توجه در متن این گزارش، ایوب بن نوح فقط جریان حمل را به حضرت گفته بود در حالی که امام فرمودند که پسری برای تو به دنیا می آید که علم غیب آن حضرت را به اثبات می رساند.

۳. علم نسبت به وقایع حال

علم امام از وقایع و رخ داد های حال نیز یکی دیگر از جلوه های علمی آن حضرت است که به دو مورد اشاره می شود.

الف: فرستاده متوکل و انجیر ها

خادم امام هادی علیه السلام قضیه انجیر های متوکل و فرستاده او را چنین بیان کرده است:

لَمَّا وَرَدَ بِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُرٌّ مَنْ رَأَى كَانَ الْمُتَوَكَّلُ بَرًّا بِهِ وَ وَجَّهَ إِلَيْهِ يَوْمًا بِسَلَّةٍ فِيهَا تَيْنٌ فَأَصَابَ الرَّسُولُ الْمَطَرُ فَدَخَلَ إِلَى الْمَسْجِدِ ثُمَّ شَرِهَتْ نَفْسُهُ إِلَى التَّيْنِ فَفَتَحَ السَّلَّةَ وَ أَكَلَ مِنْهَا فَدَخَلَ وَ هُوَ قَائِمٌ يَصَلِّي فَقَالَ لَهُ بَعْضُ خَدَمِهِ مَا قِصَّتُكَ فَعَرَفَهُ الْقِصَّةَ قَالَ لَهُ أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ قَدْ عَرَفَ خَبْرَكَ وَ مَا أَكَلْتَ مِنْ هَذَا التَّيْنِ.

ابن شهر آشوب، رشید الدین ابی عبد الله محمد بن علی السروی المازندرانی (متوفای ۵۸۸هـ)، مناقب

آل ابی طالب، ج ۳، ص ۵۱۷، تحقیق: لجنة من أساتذة النجف الأشرف، ناشر: المكتبة والمطبعة الحيدرية،

۱۳۷۶هـ - ۱۹۵۶م.

هنگامی که امام هادی علیه السلام را به سامراء آوردند، متوکل [در ابتدای ورود ایشان] نسبت به آن حضرت نیکوکاری می کرد و به ایشان توجه می کرد. روزی یک سطل انجیر برای امام فرستاد. فرستاده او در راه، با باران مواجه شد و وارد مسجدی شد. او میل زیادی به انجیر پیدا کرد و درب سطل را باز کرد و از آن انجیرها خورد. وی هنگامی که بر امام وارد شد، ایشان در حال نماز بودند. یکی از خدمتکاران امام به او گفت: جریان تو چیست؟ قضیه را برای او گفت، آن غلام به فرستاده متوکل گفت: ایشان [امام هادی سلام الله علیه] قضیه تو را دانسته و می داند از این انجیر خورده ای [و لازم نیست برای ایشان بیان کنی].

این مساله نیز در این گزارش به خوبی بیان شده است که حتی غلام آن حضرت نیز در جریان بود که امام علم غیب به این مساله داشته و آنچه را که آن فرستاده در صدد بیانش بود، امام مطلع است.

ب: پسر زنده می ماند

یکی از محبین و شیعیان امام هادی علیه السلام از دستگیری فرزندش توسط دشمنان مکتب اهل بیت علیهم السلام به شدت در اضطراب و نا آرامی بود که امام به وی خبر دادند که فرزندش به صحت و سلامت به نزد او بر می گردد:

أَنَّه أَتَى النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ خَائِفٌ وَ هُوَ يَزْتَعِدُ وَ يَقُولُ إِنَّ ابْنِي أُخِذَ بِمَحَبَّتِكُمْ وَ اللَّيْلَةَ يَرْمُونَهُ مِنْ مَوْضِعٍ كَذَا وَ يَذْفُونَهُ تَحْتَهُ قَالَ فَمَا تُرِيدُ قَالَ مَا يَرِيدُ الْأَبْوَانِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بَأْسَ عَلَيْهِ اذْهَبْ فَإِنَّ ابْنَكَ يَأْتِيكَ عَدَاً فَلَمَّا

أَصْبَحَ أَتَاهُ ابْنُهُ فَقَالَ يَا بُنَيَّ مَا شَأْنُكَ فَقَالَ لَمَّا حُفِرَ الْقَبْرُ وَ شَدُّوا لِي الْأَيْدِي أَتَانِي عَشْرُ أَنْفُسٍ مُطَهَّرَةٍ عَطِرَةٍ وَ سَأَلُوا
عَنْ بُكَائِي فَذَكَرْتُ لَهُمْ فَقَالُوا لَوْ جُعِلَ الطَّالِبُ مَطْلُوبًا تَجَرَّدَ نَفْسِكَ وَ تَخْرُجَ وَ تَلْزَمَ تُرْبَةَ النَّبِيِّ ص قُلْتُ نَعَمْ فَأَخَذُوا
الْحَاجِبَ فَرَمَوْهُ مِنْ شَاهِقِ الْجَبَلِ وَ لَمْ يَسْمَعْ أَحَدٌ جَزَعَهُ وَ لَا رَأَى الرَّجَالَ وَ أَوْرَدُونِي إِلَيْكَ وَ هُمْ يَنْتَظِرُونَ خُرُوجِي
إِلَيْهِمْ وَ وَدَّعَ أَبَاهُ وَ ذَهَبَ فَجَاءَ أَبُوهُ إِلَى الْإِمَامِ وَ أَخْبَرَهُ بِحَالِهِ فَكَانَ الْعَوَّاءُ تَذَهَّبُ وَ تَقُولُ وَقَعَ كَذَا وَ كَذَا وَ الْإِمَامُ
يَتَبَسَّمُ وَ يَقُولُ إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ مَا نَعْلَمُ.

ابن شهر آشوب، رشید الدین ابی عبد الله محمد بن علی السروی المازندرانی (متوفای ۵۸۸هـ)، مناقب

آل ابی طالب، ج ۳، ص ۵۱۸، تحقیق: لجنة من أساتذة النجف الأشرف، ناشر: المكتبة والمطبعة الحيدرية،

۱۳۷۶هـ - ۱۹۵۶م.

مردی خدمت امام هادی علیه السلام رسید، لرزه تمام پیکر او را گرفته بود و عرض کرد: پسر مرا به جرم
محبت شما گرفته اند، امشب او را از بالای فلان محل پرت خواهند کرد و در همان پائین، بدنش را دفن می
کنند. امام علیه السلام فرمود: منظورت چیست و چه درخواستی داری؟ آن مرد عرض کرد: پدر و مادر چه می
خواهند؟ امام فرمود: برو، پسرت سالم خواهد ماند، فردا صبح پیش تو خواهد آمد.

فردا صبح پسرش آمد، پدر پرسید: پسر چه شد؟ گفت: همین که قبر را کردند و آماده شد و دستهای مرا
نیز بستند، دیدم ده نفر که بوی خوش از آنها استشمام می شد و سر و وضعی پاک و پاکیزه داشتند، آمدند.
پرسیدند چرا گریه می کنی؟ جریان خود را برای آنها نقل کردم. گفتند اگر ما به جای تو، همان شخصی که می
خواهد تو را بیاندازد، قرار بدهیم و تو آزاد شوی، حاضری بروی مدینه ساکن شوی؟ گفتم: آری.

آن ده نفر مأمور را گرفتند و از بالای کوه پرت کردند بطوری که کسی صدای او را نشنید و آن مردان نیز مرا
ندیدند، آنها مرا اینجا آوردند و منتظرند که من برگردم. پسر از پدر خود وداع کرد و رفت.

پدر خدمت امام علیه السلام رسید و جریان را عرض کرد که مردم بی اطلاع می گفتند: فلان کس افتاده و

چنین و چنان شد، امام علیه السلام تبسم می کرد و فرمود: اینها آنچه را که ما می دانیم، خبر ندارند.

در این گزارش نیز امام آنچه از نگرانی آن پدر به وجود آمده بود رفع نگرانی کردند و اتفاقاً همان طوری که امام فرمودند، پسر آن مرد سالم ماند و هیچ بلایی به او نرسید.

۴. علم به آینده

دسته ای از روایات گزارش شده پیرامون علم امام هادی سلام الله علیه، مرتبط به اخبار غیبی آن حضرت پیرامون آینده می باشد که به برخی از موارد اشاره می شود:

الف: رهایی از زندان متوکل

كان عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ وَكَيْلًا لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ هُمَيْنِيَا، قَرْيَةً مِنْ قُرَى سَوَادٍ بَعْدَادَ، فَسَعَى بِهِ إِلَى الْمُتَوَكِّلِ، فَحَبَسَهُ فَطَالَ حَبْسُهُ، وَاحْتَالَ مِنْ قِبَلِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ خَاقَانَ بِمَالٍ ضَمِنَهُ عَنْهُ ثَلَاثَةَ آلَافٍ دِينَارٍ، وَكَلَّمَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ، فَعَرَضَ جَامِعَهُ [حَالَهُ] عَلَى الْمُتَوَكِّلِ، فَقَالَ يَا عُبَيْدَ اللَّهِ لَوْ شَكَّكَتُ فِيكَ لَقُلْتُ إِنَّكَ رَافِضِي! هَذَا وَكَيْلُ فُلَانٍ وَ أَنَا عَلَى قَتْلِهِ، قَالَ فَتَأَدَّى الْخَبْرُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، فَكَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سَيِّدِي اللَّهُ اللَّهُ فِي، فَقَدْ وَ اللَّهُ حِفْتُ أَنْ أُرْتَابَ! فَوَقَّعَ فِي رُقْعَتَيْهِ: أَمَّا إِذَا بَلَغَ بِكَ الْأَمْرُ مَا أَرَى فَسَأَقْصِدُ اللَّهُ فِيكَ! وَ كَانَ هَذَا فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ فَأَصْبَحَ الْمُتَوَكِّلُ مَحْمُومًا فَازْدَادَتْ عَلَيْهِ حَتَّى صُرِّحَ عَلَيْهِ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ، فَأَمَرَ بِتَخْلِيَةِ كُلِّ مَحْبُوسٍ عَرِضَ عَلَيْهِ اسْمُهُ حَتَّى ذَكَرَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ، فَقَالَ لِعُبَيْدِ اللَّهِ لِمَ لَمْ تَعْرِضْ عَلَيَّ أَمْرَهُ فَقَالَ لَا أَعُودُ إِلَى ذِكْرِهِ أَبَدًا، قَالَ خَلَّ سَبِيلَهُ السَّاعَةَ وَ سَلَّهُ أَنْ يَجْعَلَنِي فِي جِلٍّ! فَخَلَّى سَبِيلَهُ، وَ صَارَ إِلَى مَكَّةَ بِأَمْرِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَاوَزَ بِهَا، وَ بَرَأَ الْمُتَوَكِّلُ مِنْ عِلَّتَيْهِ.

الطوسي، الشيخ الطائفة أبي جعفر، محمد بن الحسن بن علي بن الحسين (متوفى ٤٦٠هـ)، اختيار معرفة الرجال المعروف برجال الكشي، ج ٢، ص ٨٦٥، تصحيح وتعليق: المعلم الثالث ميرداماد الاستربادي، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، تاريخ الطبع: ١٤٠٤

علی بن جعفر وکیل امام هادی علیه السلام و از اهالی همینا که روستایی از اطراف بغداد است، بود. نزد متوکل از او سخن چینی کردند که زندانیش کرد. مدت زیادی در زندان بود تا بالاخره برای نجات خود حواله ای را به مبلغ سه هزار دینار از عبد الرحمن بن خاقان قبول کرد. عبید الله بن یحیی بن خاقان (وزیر متوکل) در مورد خلاصی او با متوکل صحبت کرد.

متوکل در جواب گفت: اشتباه نکرده باشم تو خود رافضی هستی این مرد وکیل ابو الحسن هادی است که من در فکر کشتن او هستم.

خبر به علی بن جعفر رسید، نامه ای برای حضرت نوشت و عرض کرد آقایم شما را به خدا سوگند جان مرا نجات دهید به خدا قسم می ترسم [درباره شما] دچار تردید شوم. حضرت در جواب نامه اش نوشت: اینک که کار به اینجا رسید، به زودی از خداوند خواهم خواست [که آزاد شوی] و آن شب، شب جمعه بود.

فردا صبح متوکل مریض شد به طوری که بیماریش شدت یافت، روز دوشنبه خانواده اش کنار بالین او به آه و ناله پرداختند. دستور داد هر زندانی که نامش را می برد، آزادش کنند. خودش نام علی بن جعفر را برد و به عبید الله گفت: چرا وضع او را برایم نگفتی، عبید الله در جواب گفت: دیگر من اسم او را نخواهم برد [چنان چه یک بار نام او را برده و متهم به رافضی گری شده بود]، متوکل دستور داد او را فوری آزادش کنند و از عبید الله خواست که بگوید او را حلال کند. از زندان خلاص شد و به دستور امام مجاور مکه گردید و متوکل نیز از بیماری اش خوب شد.

در این گزارش نیز چنان چه امام در پاسخ علی بن جعفر مرقوم فرموده بودند، وی از زندان نجات یافت و هیچ آسیبی از طرف متوکل که قصد کشتن او را داشت، متوجهش نشد.

ب: پیش بینی تگرگ

یحیی بن هرثمه که متوکل او را احضار کرده و وی را مامور آوردن امام هادی سلام الله علیه از مدینه به سامراء بوده است، قضیه ای عجیب که حاکی از علم آن حضرت بوده است را چنین بیان کرد است:

يحيى بن هرثمة قال: دعاني المتوكل فقال اختر ثلاثمائة رجل ممن تريد و اخرجوا إلى الكوفة فخلفوا أثقالكم
فيها و اخرجوا على طريق البادية إلى المدينة فأحضروا علي بن محمد بن الرضا عليهم السلام إلى عندي مكرماً
مُعظماً مَبَجَّلاً. قال ففعلت و خرجنا و كان في أصحابي قائد من الشراة و كان لي كاتب يتشيع و أنا على مذهب
الحشوية و كان ذلك الشاري يناظر ذلك الكاتب و كنت أستريح إلى مناظرتيهما لقطع الطريق. فلما صرنا إلى وسط
الطريق قال الشاري للكاتب أ ليس من قول صاحبكم علي بن أبي طالب إنه ليس من الأرض بفعة إلا و هي قبر
أو ستكون قبراً. فانظر إلى هذه البرية أين من يموت فيها حتى يملأها الله قبوراً كما تزعمون قال فقلت للكاتب أ
هذا من قولكم قال نعم قلت صدق أين من يموت في هذه البرية العظيمة حتى تمتلي قبوراً و تصاحكنا ساعة إذ
انحذل الكاتب في أيدينا. قال و سرنا حتى دخلنا المدينة فقصدت باب أبي الحسن علي بن محمد بن الرضا
عليهم السلام فدخلت إليه فقرأ كتاب المتوكل فقال انزلوا و ليس من جهتي خلاف. قال فلما صرت إليه من الغد
و كنا في تموز أشد ما يكون من الحر فإذا بين يديه خياط و هو يقطع من ثياب غلاظ خفيتين له و لعلمانه ثم قال
للخياط اجمع عليها جماعة من الخياطين و اعمد على الفراغ منها يومك هذا و بكر بها إلى في هذا الوقت ثم نظر
إلى و قال يا يحيى افضوا و طركم من المدينة في هذا اليوم و اعمل على الرجيل غداً في هذا الوقت. قال فخرجت
من عنده و أنا أتعجب منه من الخفيتين و أقول في نفسي نحن في تموز و حر الحجاز و إنما بيننا و بين العراق
مسيرة عشرة أيام فما يضيع بهذه الثياب ثم قلت في نفسي هذا رجل لم يسافر و هو يقدر أن كل سفر يحتاج
فيه إلى هذه الثياب و أتعجب من الرافضة حيث يقولون بإمامة هذا مع فهمه هذا. فعدت إليه في الغد في ذلك
الوقت فإذا الثياب قد أحضرت فقال لعلمانه ادخلوا و خذوا لنا معكم لبابيد و برانس ثم قال ارحل يا يحيى فقلت
في نفسي و هذا أعجب من الأول أ يخاف أن يلحقنا الشتاء في الطريق حتى أخذ معه اللبابيد و البرانس.
فخرجت و أنا أستصغر فهمه فسرنا حتى وصلنا إلى موضع المناظرة في القبور ارتفعت سحابة و اسودت و أرعدت
و أبرقت حتى إذا صارت على رموسينا أرسلت علينا برداً مثل الصخور و قد شد على نفسه و على لعلمانه الخفيتين
و لبسوا اللبابيد و البرانس و قال لعلمانه ادفعوا إلى يحيى لبادة و إلى الكاتب برنسا و تجمعا و البرد يأخذنا حتى

قَتَلَ مِنْ أَصْحَابِي ثَمَانِينَ رَجُلًا وَ زَالَتْ وَ رَجَعَ الْحَرُّ كَمَا كَانَ. فَقَالَ لِي يَا يَحْيَى انْزِلْ أَنْتَ وَ مَنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِكَ لِيَذْفَنَ مَنْ قَدْ مَاتَ مِنْ أَصْحَابِكَ ثُمَّ قَالَ فَهَكَذَا يَمْلَأُ اللَّهُ هَذِهِ الْبَرِّيَّةَ قُبُورًا. قَالَ يَحْيَى فَرَمَيْتُ بِنَفْسِي عَنْ دَابَّتِي وَ عَدَوْتُ إِلَيْهِ فَقَبَّلْتُ رِكَابَهُ وَ رَجَلَهُ وَ قُلْتُ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّكُمْ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ قَدْ كُنْتُ كَافِرًا وَ إِنِّي الْآنَ قَدْ أَسْلَمْتُ عَلَى يَدِكَ يَا مَوْلَى قَالَ يَحْيَى وَ تَشِيَعْتُ وَ لَزِمْتُ خِدْمَتَهُ إِلَى أَنْ مَضَى.

الراوندي، قطب الدين (متوفى 573هـ)، الخرائج والجرائح، ج 1، ص 393، تحقيق ونشر: مؤسسة الإمام

المهدي عليه السلام - قم، الطبعة: الأولى، 1409هـ.

يحيى بن هرثمه می گوید: متوکل مرا خواست و گفت: سی صد نفر از میان سپاهیان انتخاب کن و به سمت کوفه بروید و بار و وسائل خود را آنجا بگذارید از راه بیابان، به سوی مدینه رهسپار شوید. علی بن محمد بن رضا علیهم السلام را با احترام تمام و تعظیم پیش من بیاورید.

یحيى می گوید: ما این دستور را انجام دادیم، در میان سیصد نفر که من با خود همراه داشتم، یکی از آنها فرماندهی از خوارج بود، منشی و نویسنده من نیز مردی شیعه بود و خودم مذهب حشویه را داشتم [که به راه افتادیم]. در بین راه، آن فرمانده که دارای مذهب خوارج بود، با منشی من بحث و مناظره می کرد و منم خوشم می آمد و برای پیمودن راه، به بحث و مناظره آنها گوش می دادم.

میان بیابان [و در بین راه، فرمانده ی] خارجی مذهب به منشی من گفت: مگر نمیگویی علی بن ابی طالب فرموده که هیچ محلی از زمین نیست مگر اینکه یا قبرستان است و یا قبرستان خواهد شد؟ الان چشم به این بیابان ببانداز، چه کسی اینجا پیدا می شود تا بمیرد و این سرزمین قبرستان شود چنانچه شما می گوئید؟! من به منشی گفتم: این سخن را علی بن ابی طالب گفته است؟ گفت: آری، گفتم این مرد راست می گوید، در این بیابان پهناور چه کسی هست که بمیرد تا همه ی آن قبرستان شود؟ ساعتی از مغلوب شدن منشی گذشت، هر دو خندیدیم چون جوابی نداشت که بدهد.

بالاخره به مدینه رسیدیم. من خدمت ابو الحسن علی بن محمد علیهم السلام رفتم. ایشان نامه متوکل را خواند فرمود: شما استراحت کنید، خواهام آمد و آن موقع، شدت گرمای تابستان بود.

فردا صبح که خدمت ایشان رفتم، دیدم خیاطی مشغول بریدن پارچه ی ضخیم پشمی نمدی است که بصورت زره و لباس های بزرگ زمستانی می خواهد برای امام و غلامانش بدوزد و به خیاط فرمود: چند نفر خیاط دیگر بیاور که امروز اینها را تمام کنی، فردا همین وقت برایم بیاور.

در این موقع رو به من نموده و فرمود: یحیی، احتیاج به هر چه که دارید، امروز از مدینه تهیه نمائید که فردا صبح همین وقت حرکت خواهیم کردم. من از خدمت ایشان خارج شدم، و از دوختن این لباس ها در شگفت بودم و با خود می گفتم ما اکنون در شدت گرمای تابستان هستیم، آن هم گرمای حجاز، فاصله بین عراق و حجاز را در ده روز طی می کنیم این لباسها را برای چه می خواهد؟ بعد گفتم: این مرد مسافرت نرفته، خیال می کند هر مسافری باید از این نوع لباسها نیز همراه داشته باشد و تعجب از رافضیها است که معتقد به امامت این مرد هستند، با این مقدار فهم که دارد.

فردا صبح همان وقت خدمت ایشان رفتم، دیدم لباسها حاضر است، به غلامان خود فرمود: بیایید و برای ما لباسهای پشمی و کلاه نمد بردارید سپس رو به من نموده فرمود: آماده حرکت باش. با خود گفتم از این کار دیروزش، بیشتر تعجب کردم، [الان نیز] او خیال می کند به استقبال سرمای زمستان می رویم که این لباسهای زمستانی و کلاه های نمدی را برمی دارد.

من خارج شدم در حالی که خیلی به نظرم مردی بی اطلاع و کم تجربه آمد. به راه افتادیم تا به همان محلی که در مورد قبرستان، بین مرد خارجی و منشی من مناظره شده بود، رسیدیم. ناگهان ابری سیاه فضای آسمان را فرا گرفت و رعد و برق برخاست، ابرها بالای سرما رسیدند، تگرگ هایی مثل تکه سنگ شروع به باریدن کرد. در این موقع، امام و غلامانش زره را پوشیدند و روی آن، لباسهای پشمی و کلاه نمدی را بر سر گذاشتند و فرمود: یکی از لباسهای پشمی را به یحیی بدهید و به منشی هم يك کلاه نمد بدهید. ما گرد هم جمع شدیم،

چنان تگرگ ما را محاصره کرد که هشتاد نفر از همراهان من مردند، سپس کم کم هوا صاف شد و گرما بازگشت.

در این موقع امام رو به من نموده فرمود: پیاده شوید و با بقیه یاران خود، آنهایی که مرده اند را دفن کنید، این طور است که خداوند بیابان ها را قبرستان می کند. از شنیدن سخن امام، خود را از اسب به زیر انداخته و دویدم و قدم و رکابش را بوسیدم گفتم: من شهادت می دهم به وحدانیت خدا و نبوت خاتم انبیا و خلافت و امامت شما خانواده. من تا حالا کافر بودم اینک بدست شما مسلمان شدم آقای من.

خود یحیی می گوید: از آن تاریخ، مذهب شیعه را اختیار کردم و خدمت ایشان را غنیمت شمردم تا از دنیا رفت.

نتیجه:

رهاورد روایاتی که در منابع مختلف حدیثی و بعضا تاریخی ذکر شده است، اثبات علم غیب نسبت به امام هادی علیه السلام را در پی دارد که در این نوشته و به نحو اختصار به برخی از روایات در این زمینه اشاره گردید.

موفق باشید

مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر

عجل الله تعالی فرجه الشریف